**گزینش هایی از کتاب «آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ**

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**

گفتگوی آقای «زارع با» با آقای دکتر رضا داوری اردکانی در کتاب «آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ» دارای پیام ها و الهامات ارزش‌مندی است و می تواند منشاء تفکر گردد.

ص9- اگر قبل از پرسش از ذات و ماهیت فلسفه و تاریخ فلسفه به مطالعه‌ی آثار یک فیلسوف بپردازیم ممکن است عالِم فلسفه بشویم و بتوانیم کلمات آن فیلسوف را تکرار و شرح کنیم و به دیگران هم بیاموزیم، اما محرم سرّ او نمی‌شویم و مقصد باطنی او را در نمی‌یابیم.

ص26- لوی استروس زمانی گفته بود ما مردم‌شناسان باید به سبب خدمتی که به استعمار کردیم توبه کنیم.

39- از جوانی کمتر به شغل سیاسی و بیشتر به این‌که سیاست چه باید باشد و زندگی خوب چیست فکر می‌کردم.

40- وقتی فلسفه از عمل جدا می‌شود، دیگر فلسفه نیست. چنان‌که وقتی عمل از نظر جدا می‌شود، عمل نیست.

40- فیلسوف اهل عمل نیست اما در مرز عمل ایستاده است.

40- باید قلم در مبدأ و نظر در مقصد باشد.

41- فقر همیشه وجود داشته است اما تا قبل از قرن هجدهم کسی نیامده بود ادعا کند که فقر باید ریشه‌کن شود.

41- اگر آمدن جمال عبدالناصر در مصر تحت تأثیر نهضت ملی ما بود، کودتا و شکست نهضت ملی ما نیز باعث در تنگناگرفتارشدن این نهضت‌ها در بخش‌هایی از جهان توسعه‌نیافته مثل مصر و اندونزی و کنگو و ... شد. بعد از جنگ جهانی دوم، نوعی خوشبینی و امید در جهان پدید آمده بود. 28 مرداد این امید را پایان داد.

54- البته به نظر من مهم‌ترین اثر اشتراوس اثری نیست که در باره‌ی فارابی نوشته است. کتاب مهم او در نظر من کتابی است که در باره‌ی حقوق طبیعی و تاریخ نوشته است.

57- من نظر نویسنده‌ی فرانسوی را که می‌گفت افلاطون اوتوپی‌پرداز نیست، پذیرفتم. آشکارترین دلیلش هم این است که مدینه‌ی افلاطون همان مدینه‌ی آتن است. یا لااقل به عالم یونانی تعلق دارد و عقل مدبرش عقل عالم بالاست، در حالی‌که اوتوپیا لامکان و جهانی است.

59- من هرچه فکر می‌کردم نمی‌توانستم کتاب اخلاق نیکوماخوس و سیاست ارسطو را از یکدیگر جدا کنم.

59- فلسفه‌ی افلاطون بالذات سیاسی بوده است.

60- دکتر فردید همیشه فکر می‌کرد که اگر تفکر دگرگون شود، سیاست هم تغییر می‌کند و این در مقابل نظر کسان دیگر است که فکر می‌کنند با سیاست می‌توان فکر و نظر و فرهنگ تولید کرد.

60- من به‌خصوص در وضع توسعه‌نیافتگی کنونی می‌گویم راه دشوار و نه چندان روشن را اگر می‌توانیم، با نظر به آینده و کشف و درک زمان بپوییم و این یعنی وقت‌یابی و بیرون‌شدن از پریشانی خاطر و رسیدن به جهانی هماهنگ که در فلسفه یا هنر جلوه‌گر می‌شود.

62- در نظر فردید غرب‌زدگی عین سوبژکتیویته بود. سوبژکتیویته هم مراتب قوت و ضعف داشت. این غرب‌زدگی در جایی به علم و تکنولوژی و به نظم سیاسی بالنسبه متعادل رسیده بود و در جای دیگر، عین پریشانی در فکر و عمل و درماندگی و پریشان‌حالی بود.

68- آیا کسی که تاریخی فکر می‌کند می‌تواند مطلق‌اندیش شود؟

68- گفته‌ام به تاریخ و وضع تاریخی خود بیندیشم و بدون تذکر تاریخی راه به جایی نمی‌بریم. تقلید در بهترین صورت ما را به چین و کره می‌رساند.

69- این وقت که وقت آینده است، رجوع به گذشته را ایجاب می‌کند.

72- اما انقلاب را دنباله‌ی تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی‌نشده بود.

72- احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشوده‌شدن است.

73- فیلسوف وقتی مستقیماً در عمل سیاست دخالت می‌کند، جایگاه خود را گم می‌کند.

73- اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.

78- دکتر سروش معتقد بود که غرب پایان تاریخ است و من فکر می‌کردم که تاریخ غرب به پایان و تمامیت خود می‌رسد.

80- من هم با پوپر برخورد سیاسی نکردم، بلکه گفتم پوپر را وارد سیاستی که با آن هیچ سنخیتی ندارد، نکنیم.

85- با قربانی‌کردن فردید و هیچ‌کس دیگر این درد علاج نمی‌شود، پس فکر دیگر باید کرد..... اکنون تنها طالبان و بن‌لادن مظاهر نفرت و کین‌توزی نیستند، بلکه همه‌چیز را کینه راه می‌برد یا لااقل آلوده می‌کند. شما می‌توانید با همه‌ی افکار و آرای فردید مخالف باشید، حرف‌های سیاسی‌اش را نپسندید و مردود بدانید، اما نفرت وجهی ندارد.

85- فردید فلسفه خوانده بود و فلسفه را می‌فهمید. از جامعیت کم‌نظیری برخوردار بود. او تنها هایدگر نخوانده بود، بلکه از تاریخ فلسفه و مخصوصاً از تاریخ فلسفه‌ی اسلامی، کلام اسلامی و عرفان آگاهی داشت و از این جهت که عمر خود را مصروف فلسفه کرده بود، برایم محترم بود.

85- فردید مطالب و مباحث را بسیار زود و خوب درک می‌کرد.... یک جمله در مورد اشعری به شما می‌گفت که با پانصد صفحه کتاب‌خواندن هم نمی‌توانستید به آن دست یابید.

86- من اگر از فردید بگویم از علمش می‌گویم و به آن‌چه با او به گور رفته است کاری ندارم. فردید و امثال فردید مسئول زشتی‌های جهان ما نیستند.

87- اگر حرفی یا فکری صورت افراطی پیدا می‌کند و افراطی‌ها آن را می‌قاپند و از آن سوء استفاده می‌کنند، باید دید که این مجال افراط و تفریط از کجا آمده است؟ من به اشاره در پاسخ به پرسش قبلی گفتم که افراط و تفریط ما به کجا باز می‌گردد.

90- شما که طالب آزادی هستید بگذارید این‌ها – امثال شهریار زرشناس، مددپور، یوسفعلی میرشکاک و مرتضی آوینی - هم حرف‌شان را بزنند. آزادی با گفتن سخنِ مخالف تحقق پیدا می‌کند. بگذارند نویسندگان متأثر از فردید هم حرف‌شان را بزنند. فکر و فرهنگ و سخن، دارایی و ملک هیچ گروهی نیست.

91- اگر کسانی در پی ایدئولوژی باشند و در عین حال به یک حوزه‌ی فلسفی تعلق داشته باشند، در فلسفه به جایی نمی‌رسند و در سیاست هم نتیجه نمی‌گیرند.

95-‌در نظرپست‌مدرن‌ها،تاریخْ‌تاریخِ‌ واقعیت‌ها نیست بلکه تاریخِ روایت‌هاست.

97- نیچه زوایای پنهان جهان مدرن را نشان داد.

97- آیا عجیب نیست که آیشمان در جلسه‌ی محاکمه مدعی شده است کانتی است و به وظیفه‌ی خود عمل کرده است؟

101- من نقد را بسی مؤثرتر از مخالفت‌های لفظی می‌دانم..... نوشته‌هایم همه نقد تاریخی و تبارشناسانه است.

101- وقتی سخن به خاک می‌افتد، نگفتنش بهتر است.

102- هگل و برکسون معتقد بوده‌اند یا اسپینوزایی هستیم یا فیلسوف نیستیم، اما همه‌ی فیلسوفان مثل او رفتار نکرده‌اند. من هم اسپینوزایی زندگی نکرده‌ام.

102- من اپوزیسیون نیستم و کشور را متعلق به یک طیف و جناح خاص نمی‌دانم.

103- روشنفکر می‌تواند متدین و متشرع باشد، اما روشنفکری با صفت دینی، مفهومی محال است زیرا روشنفکری مستلزم وفاداری به اصول تجدد و دفاع از آن‌هاست.

104- روشنفکر مدافع تجدد و نقاد سیاست‌هایی است که تخطی از اصول تجدد باشد. این روشنفکر چگونه دینی باشد؟

108- با داعیه‌داری نمی‌توان از این وضع خارج شد.

109- بیرون از زمان هیچ امری را نمی‌توان تصور کرد.

109- انقلاب اسلامی حادثه‌ی بزرگی است و من همواره در سایه‌ی تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه‌ی عظیم تاریخی اندیشیده‌ام.

113- دکتر شریعتی بیشتر به تاریخ اسلام و سیاست اسلامی می‌اندیشید و من به فلسفه مشغول بودم.

113- در آن ایام ما هر دو کم و بیش هم‌افق بودیم و یک مقصد را می‌جستیم، اگرچه شاید در راه‌جویی با هم اختلاف داشتیم.

115- دکتر شریعتی فکر می‌کرد که دین باید راه ما را به بعضی منزل‌های مدرنیته بگشاید.

118- به نظر من بدون تأمل و تحقیق در باره‌ی شرایط و توانایی‌ها و ناتوانی‌های‌مان طی هیچ راهی میسر نمی‌شود. اگر کسانی صِرف تصورِ ایدئال و ارزش و تحسین آن را برای تحقق و گشایش راه و امکان‌های طی‌کردنش کافی می‌دانند، نادانسته و شاید بر خلاف نیت و قصد، رسیدن به آن‌ها را منتفی می‌کنند. از ایدئال‌ها چشم نباید برداشت و البته باید دید که چگونه می‌توان به آن‌ها رسید.

118- جویندگان باید راه را بیابند و خود را مهیای هموارکردن و پیمودن آن کنند و مخصوصاً بدانند که پیمودن راه بدون شناخت و درک جهان موجود میسر نمی‌شود.

118- ما در عالمی که هستیم بستگی‌ها داریم و هزاربند به دست و پایمان بسته است. ولی خیال می‌کنیم که هرچه بخواهیم می‌کنیم و هرجا بخواهیم می‌رویم و به هر مطلوبی که داشته باشیم به آسانی می‌رسیم و بدتر از همه این‌که گاهی تحقق خیرات و ارزش‌ها را در بحبوحه‌ی فساد ممکن و سهل می‌انگاریم. به عبارت دیگر، وجود فساد را مانعی در راه تحقق ایدئال‌های خوب و شریف نمی‌دانیم و این نشانه‌ی خوبی نیست و چه بسا که پوشاننده‌ی نیست‌انگاری یا بی‌ارزش‌شدن ارزش‌ها (یا تبدیل همه‌چیز به ارزش) باشد. با پدیدآمدن وضع توسعه‌نیافتگی که عین سرگردانی میان گذشته و تجدد موجود در جهان توسعه‌یافته است، اخلاق و روحیه و تلقی مردمان دگرگون شده و توانایی‌ها کاهش یافته و دعوی و داعیه جای آن را گرفته است. چنان‌که به جای انجام‌دادن یک عمل و کار ساده، هزار ساعت حرف می‌زنیم تا زمان و وقت مناسب آن کار بگذرد و وقتی هم که زمان گذشت و کار منتفی شد، دیگر از آن یادی نمی‌کنیم.

119- من به غرب و شرق از آن جهت پرداخته‌ام که تقدیر ما به غرب بسته است و تا از این بستگی که معمولاً نمی‌دانیم چیست و حتی وجود آن را هم به دشواری تصدیق می‌کنیم رهایی نیابیم، کاری نمی‌توانیم بکنیم و در دایره‌ی تقلید سرگردان می‌مانیم. تقلید همیشه بد نیست، اما تقلیدکردن و به مرجع تقلید ناسزاگفتن لااقل از حیث اخلاق بدترین وضعی است که می‌توان آن را تصور کرد. به من می‌گویند نظرت در باره‌ی غرب و تجدد و فلسفه تغییر کرده است. درست است، من اهل تجربه‌ام و تاریخ معاصر را می‌نویسم. مگر می‌شود بعد از پنجاه سال آزمایش و مشاهده‌ی دگرگونی اوضاع و سخن‌ها به هیچ یافت تازه‌ای نرسیده باشم. مع هذا نظر من در باره‌ی تجدد و علم و فلسفه همان است که از حدود پنجاه سال پیش بوده است. إلاّ این‌که گاهی فکر می‌کنم در ارزیابی قدرت تجدد مسامحه کرده بودم و شاید به همین جهت کسانی پنداشته‌اند که من گفته‌ام بیاییم بی‌تأمل به غرب و تجدد بد بگوییم و با همین بدگویی آن را از پا درآوریم و همه‌ی دستاوردهایش را که به جان می‌طلبیم تصاحب کنیم.

120- گمان نشود که قدرت تجدد را با تدابیر سیاسی می‌توان از صاحبانش سلب کرد و به اختیار و انحصار خود در آورد.

121- کاش می‌توانستیم مثل اخلاق هزارسال پیش به حدود قدرت و اختیار آدمی فکر کنیم و ببینیم مقدرات‌مان چیست. نقد هم سنجش مقدرات است.

121- وقتی مثلاً استاد مطهری اسلام را به زبانی بدیع معرفی می‌کند که تا کنون سابقه نداشته است، من جز تحسین چه می‌توانم بکنم.

121- در میان نظرها، مطالب آموختنی بسیار است که آن‌ها را می‌توان و باید فراگرفت.

122- فلسفه وقتی اثر می‌کند که تفکر باشد و نه قیل و قال.

123- من آثار فیلسوفان را می‌خوانم که از آن‌ها درس بیاموزم، اما وقتی با سخن روشنفکری مواجه می‌شوم و می‌بینم که آن‌ها به نام فلسفه و ادبیات، دستورالعمل می‌دهند.

123- روشنفکر باید از حقیقت و عدالت و آزادی دفاع کند.

123- مشکل بزرگ ما در شرایط کنونی این است که به خیالی و حتی به لفظی از حقیقت و خیر و زیبایی و آزادی و عدالت قانعیم و به زبان‌آوردن آن‌ها را با تحقق‌شان یکی می‌دانیم.

124- مشکل ما روشنفکری نیست، بلکه دورشدن از زمین و زمان و معلق‌ماندن در ابرهای اوهام است.

127- قضیه‌ی علوم انسانی بر خلاف آن‌چه در ابتدا به نظر می‌آید، معضل بزرگ تاریخی و حتی سیاسی در کشور ماست.

136- آینده و تفکر به هم بسته‌اند و راه آینده‌ی ما نیز در آثار متفکران‌مان گشوده و آشکار می‌شود و البته هیچ فیلسوف اروپایی، هرکه باشد، در باره‌ی آینده‌ی ما نمی‌تواند چیزی به ما بگوید.

136- در مقام تفکر پیداست که متفکران با هم هم‌زبان و هم‌سخن می‌شوند، اما مردم در هیچ جای جهان نمی‌توانند و نباید به نسخه‌ی یک فیلسوف عمل کنند.

136- ما اگر اهل نظریم، سخن اهل نظر را گوش می‌کنیم و راه خود را خود می‌پیماییم.

136- من اگر به هایدگر اهمیت می‌دهم، از آن جهت است که او ما را از عالمی که در آن به‌سر می‌بریم و از تحولی که در وجود آدمی در دوران جدید پدید آمده، کم و بیش آگاه کرده است.

136- ما می‌توانیم به دو آینده بیندیشیم: یکی آینده‌ی کل جهان کنونی که به قول رنه شار، شاعر فرانسوی، مردمش بر بام زرّادخانه‌های اتمی و هیدروژنی خانه ساخته‌اند و می‌سازند، و دیگری آینده‌ی کشور خودمان. در هر دو مورد ما نیاز داریم که از وضع جهان آگاه باشیم و بدانیم که این دو از هم جدا نمی‌شوند و یکی مستقل از دیگری نیست.

137- شاید بتوان وضع کنونی تاریخ تجدد را وضع تقلید از گذشته‌ی خود دانست. اکنون غرب از خود تقلید می‌کند و بقیه‌ی جهان نیز در سودای سیر راه طی‌شده‌ی تاریخ غربی‌اند.

137- وقتی مسئولیت ظلم امروز را به گردن متفکران دیروز می‌اندازیم، در حقیقت از قصورها و خطاهای خود و معاصران خود به آسانی چشم می‌پوشیم.

139- وقتی از آینده می‌گوییم، دو آینده را می‌توانیم در نظر آوریم: یکی آینده‌ی توسعه که با برنامه‌ریزی معنی و تحقق پیدا می‌کند، و دیگری آینده‌ی تمدن جدید و عصر و عهدی که شاید پس از آن بیاید... این برنامه در درون تاریخ تجدد اجرا می‌شود.

139- زمان آینده دیگر زمان فلسفه نیست. زمان متافیزیکی که در غرب بسط یافته است، با انجام مدرنیته به پایان می‌رسد.

141- البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.

142- سیاست و تکنولوژی توسعه می‌یابند اما نمی‌توانند بنیان تجدد را حفظ کنند. اکنون سیاست و تکنولوژی بی‌بنیاد شده‌اند.

142- مع ذلک، نظم تجدد تا هست قدرت دارد. اصلاً این نظم عین قدرت است.

142- در هر صورت با نادیده‌گرفتن تجدد هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این‌که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه‌ی مسائل را از طریق إعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.

144- فلسفه هرچه باشد، دیگر به آینده‌ی تجدد مددی نمی‌رساند... مشکلات کنونی جهان حل نمی‌شود. اما آینده‌ی ما در هیچ صورتی آینده‌ی غرب نیست.

144- در وضعی که ناگزیر باید توسعه را پذیرفت، رو کردن به فلسفه و علوم انسانی هم ضروری است.

144- من در گذشته از انقلابی که در پایان دوران تجدد وقوع می‌یابد و بنای عالمی را می‌گذارد که در آن آدمی در عین این‌که آزاد است، دایرمدار وجود نیست بلکه مراد و کام خود را نه در غلبه و کین‌توزی، بلکه بیشتر در دوستی و مهر و معرفت می‌یابد، دفاع کرده‌ام. این مهر و معرفت جز در سایه‌ی تحول نسبتی که با زمین و آسمان داریم، پدید نمی‌آید.

145- اگر قرار است جهان دیگری بیاید، علمش هم بی‌آن‌که از علم کنونی پیوند بگسلد صورت و وضع و غایت دیگر پیدا می‌کند.

145- بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم.

146- دیروز که غرب و جلوه‌های آن را به صراحت نقد می‌کردم نقدم، نقدِ از بیرون بود. یعنی خود را بیرون از تاریخ غربی فرض می‌کردم و به آن می‌نگریستم. اما در واقع ما در درون تاریخ زندگی می‌کنیم.

146- در این جهان، در جایی غربِ قوی و قدرتمند و هنوز بالنسبه بهره‌مند از عقل کارساز است و در قطب دیگر، غربِ مفلوکِ خودباخته و خردِ سابق از دست‌داده قرار دارد که در بحبوحه‌ی غوغاها و پرحرفی‌ها از این سو به آن سو می‌رود. اگر قرار باشد در درون غرب سکنی کنیم، کجا را برمی‌گزینیم؟ در درون غرب باید در جانب فلسفه و مابعدالطبیعه بود؛ زیرا قوام غرب به فلسفه است. من از علوم انسانی بدان جهت دفاع می‌کنم که شاید بتواند تا حدّی فلاکت غرب را تعدیل کند. یعنی به فلسفه و علوم انسانی به مثابه‌ی راهی که برای ورود به منزل توسعه ضروری است، نظر می‌کنم، اما همچنان به گشایش راه دیگر امیدوارم. سخن سابق من در باب نظام ایدئال بود. اکنون که باید راه توسعه را بپیماییم من از لوازم و شرایط طی راه توسعه و گذشت از توسعه‌نیافتگی می‌گویم.

147- من درد تاریخ توسعه‌نیافتگی را آزموده و باز گفته‌ام. یا به عبارت درست‌تر، قصه‌ی بیرون‌افتادن از تاریخ را حکایت کرده‌ام.

158- نمی‌دانم «چگوارا» این را می‌دانست که وقتی با توسل به ارزش‌های تجدد نتوان مبارزه کرد ممکن است کسانی به ارزش‌های قدیم و مخصوصاً به ارزش‌های دینی باز گردند.

160- سوال: شما در جایی میگوئید:«تاریخ صد و پنجاه‌ساله‌ی اخیر در ایران را ببینید. در این مدت هر نسلی نسل قبل خود را فراموش کرده است و این یعنی تاریخ ما پیوستگی ندارد، در حالی‌که وجود این پیوستگی ضروری است». آیا این دلدادگی بیش از اندازه‌ی روشنفکری دینی به لیبرالیسم باعث آن نشد که این روشنفکران با فراموشی تاریخ و زمینه‌ی بحث خویش، بدون تأملِ لازم در مواریث فرهنگی و امکانات نظری که تاریخ اندیشه در اختیار آنان قرار می‌دهد، نه‌تنها باعث گسستگی در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی باشند که با دامن‌زدن به اغتشاشِ مفاهیم از طریق ابداع و تلفیق شعرگونه‌ی دست‌آوردهای مدرن با سنتی‌ترین صورت‌های دین‌داری، وظیفه‌ی متفکران راستین را سنگین‌تر سازند؟

جواب- ما هنوز به گذشته نگاه عمیق نداریم و شاید ندانیم که زمان گرچه به گذشته و حال و آینده تقسیم می‌شود، در حقیقت یکی است و پیوسته است؛ گذشته که نباشد، آینده هم نیست.

165- تاریخ را با کنار هم‌گذاشتن چیزها نمی‌سازند.

165- گزینش در تاریخ محال نیست، اما تاریخ بشر را تاریخ گزینش نمی‌توان دانست ... مگر جریان تاریخ منتظر می‌ماند تا کسی فتوای گزینش بدهد یا دیگری از دشواری گزینش بگوید؟

169- چگونه و با چه زبانی توضیح بدهم که از موضع تجدد نمی‌توان از دین دفاع کرد.

174- تجدد، نظم و شیوه‌ی زندگی‌ای است که با عقل خودبنیاد بنا شده است... با اصالت‌یافتن عقل جدید با عقل دکارتی، بشر دیگری ولادت یافت. این بشر ساختن آینده را به عهده گرفت. اگر کسی عقل را متعلق به عالم بالا بداند نمی‌تواند نظم معقول را به خود نسبت دهد.

176- روشنفکری دینی، اسلام یا بیشتر احکام عملی اسلام را با موازین سوسیالیسم و لیبرالیسم و حقوق بشر سنجید. می‌توان سوسیالیست یا لیبرال‌دموکرات بود و حقوق بشر را گرامی دانست، اما سنجیدن دین با آن‌ها امر دیگری است و با هرمنوتیک مناسب ندارد. درست است که هرچه اکنون هست سابقه‌ای در گذشته دارد اما اسلام نه صورت مقدماتی سوسیالیسم است و نه غایت آن را در لیبرالیسم می‌توان یافت.

177- اگر مصلحت می‌جوییم، چشم از پیش پای خود برداریم و قدری دورتر را ببینیم.

180- روشنفکر نمی‌داند چه بگوید و ظاهراً راهی نمی‌بیند که نشان دهد... کسی نمی‌داند و نمی‌پرسد که از کدام آزادی و عدالت باید دفاع کرد.

182- به نظر من تفکیک میان منورالفکری و روشنفکری برای فهم تاریخ تجددمآبی لازم است.

183- منورالفکری طراحی ایدئال جامعه‌ی جدید و اثبات آزادی و پیشرفت است. اما روشنفکری حاصل نگرانی از بلایی است که بر سر آزادی و عدالت می‌آید.

184- منورالفکری طرح تجدد است و روشنفکر مدعی و معترض است که چرا دموکراسی و عدالت و پیشرفتِ موعود منورالفکری متحقق نشده است.

188- جهان توسعه‌نیافته در شرایط کنونی راهی جز راه توسعه نمی‌شناسد. تفاوتی که جهان متجدد با جهان در حال توسعه و متجددمآب دارد این است که آن یک رشد طبیعی و کم و بیش هماهنگ داشته و این یکی را آگاهانه و با برنامه باید ساخت و این کاری بسیار دشوار است.

189- از روشنفکر جهان توسعه‌نیافته نمی‌توان توقع داشت که کار حکومت را با اصول و مبادی تجدد بسنجد یا بی‌بنیادی آن را آشکار سازد. زیرا حکومت جهان توسعه‌نیافته در آغاز راه است و نمی‌تواند پاسخگوی تحقق آزادی و عدالت منظور نظر جهان تجدد باشد.

191- به حکومتی که با لیبرالیسم میانه‌ای ندارد نمی‌توان اعتراض کرد که چرا قواعد و اصول تجدد را مهمل گذاشته است.

191- یک مشکل دیگرِ روشنفکری دینی این بود که در بعضی موارد گرفتار دوگانگی شد، چنان‌که دین را تاریخی (به معنی جامعه‌شناختی و نه فلسفی) تلقی کرد و سیاست جدید یا لااقل لیبرال‌دموکراسی را مطلق انگاشت. اگر دین تاریخی است چرا و چگونه تجدد تاریخی نباشد.

192- تاریخ قلمرو امکان‌هاست، اما این امکانْ امکان خاص نیست. یعنی همه‌چیز همیشه در تاریخ نمی‌تواند واقع شود، بلکه هر تاریخی در قیاس با تاریخ‌های دیگر امکان مخصوص و متفاوت دارد.

192- وقتی دوران یک تاریخ به پایان می‌رسد، امکان این‌که افق تازه‌ای گشایش یابد و تاریخ دیگری بنا و آغاز شود بیشتر می‌شود. آینده‌ی هر تاریخ، امکان‌های آن است.

193- راه تاریخ با شعر گشایش می‌یابد، بنیادهای تاریخ را هم شاعران استوار می‌کنند.

197- فارابی سفری روحی و فکری به یونان می‌کند و از آن‌جا به جهان خود باز می‌گردد و می‌کوشد برای آن‌چه از سفر یونان آورده است، جایی در خانه و دیار خود بیابد.

201- فلسفه‌ی دینی معنا ندارد و فلسفه‌ی دینی نمی‌شود و نمی‌تواند که دینی شود و اگر چنین شود کار فلسفه به پایان می‌رسد.... معتقدم فلسفه هزارسال وجود خود را در دادگاه دین موجه کرده و این دادگاه به آن جواز اقامت در عالم دینی داده و احیاناً وظیفه‌ی حمایت و حراست از دین را به عهده‌اش گذاشته است.

206- علاوه بر این، در تاریخِ فلسفه‌ی اسلامی، کلام و عرفان و فلسفه با هم ممزوج نشده‌اند، بلکه عرفان و کلام در فلسفه منحل شده و صورت فلسفی پیدا کرده‌اند.

235- برای توسعه مسلماً مدل باید داشت. اما قبل از انتخاب مدل و پیش‌گرفتن راه، دو امر هم‌زمان و مسبوق به اراده است. عزم و اراده بر خلاف علم رسمی آموختنی نیستند. ما نمی‌دانیم چه می‌شود که یک ملت یا قوم به دانایی یا توانایی مایل می‌شود و در راه دانش و قدرت اهتمام می‌کند.

237- نمی‌توانم به «ژاپن اسلامی» بیندیشم، زیرا نه راهی که ژاپن می‌رود به اسلام می‌رسد و نه راه ما به سمت ژاپن است.

240- رمان، یکی از مجال‌های ظهور بشر مدرن به منزله‌ی سوژه است. رمان، هنر همیشه و همه‌جا نیست، بلکه به جهان جدید تعلق دارد. رمان، جلوه‌گاه عمل و رفتار و امیال و هوس‌ها و مطلوب‌های بشر جدید و پایبندی‌ها و لاابالی‌گری‌های او و کوشش‌هایش برای رسیدن به مقصود است. رمان، مجال سربرآوردن ساحت تمتع وجود آدمی در برابر ساحت‌های دیگر است.

240- شعر و رمان به خواننده، علم و معلومات نمی‌دهند اما چشم و گوش او را برای دیدن و شنیدن باز می‌کنند.

240- فلسفه و شعر از جان صاحبان‌شان جدا نیستند که بتوانند آن‌ها را هرطور بخواهند مصرف کنند. شعر و رمان وسیله نیستند، بلکه چیزهایی هستند که همه‌ی ما به آن‌ها نیاز داریم تا آن‌جا که می‌توان گفت اگر شعر نبود، زمانی که بشر در آن شعر نداشته باشد زمان حرمان است.

244- این‌که آلبرکامو سیاست را همه‌چیز نمی‌دانست و عظمت اروپا را با قدرت و قهرش نمی‌سنجید برای من مهم بود.

244- شخص فارسی‌زبان چه متن را در زبان اصلی بخواند و چه ترجمه‌ی آن را، کم و بیش با ساختار فکر و زبان خود می‌فهمد.

244- ترجمه‌های آثار شعر و ادب از هومر و توسیدید گرفته تا معاصران به زبان فارسی وجه و صورتی از ادب ماست.

247- تاریخ دویست‌ساله‌ی اخیر روسیه یک تاریخ معمایی است. تاریخی که موازی با تجدد پیش می‌رود و به آن نظر دارد و نزدیک می‌شود اما به راه خود می‌رود. نویسندگان روس هم کاری معجزه‌وار کرده‌اند. آن‌ها قبل از شاعران و فیلسوفان غربی، باطن مدرنیته را کشف کرده‌اند.

254- برای رهایی از اکنون‌زدگی و روکردن به آینده نگاهی به آغاز و آغازشدن و رهروی گذشتگان باید داشت. رسوب‌کردن در اکنون، مایه‌ی جهل و تباهی یا لااقل درماندگی است. میراث را اگر وارثان ندانند که چیست و با آن چه باید کرد، هرچه باشد تلف می‌شود. ادب و شعر را ملک و مال نباید تلقی کرد، زیرا که آن علاج ضعف دل و جان و خرد ماست.